

بسم الله الرحمن الرحيم

## حرکت به سوی آینده مطلوب با فراروی از دوگانه ملت‌گرایی و امت‌گرایی

حسین سوزنچی؛ استادتمام گروه علوم اجتماعی دانشگاه باقرالعلوم ع

برای سالی که گذشت وضعیت ایران در دو دهه قبل در «سند چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴» چنین تصویر شده بود: «کشوری توسعه یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه با هویت اسلامی و انقلابی، الهام‌بخش در جهان اسلام و با تعامل سازنده و موثر در روابط بین‌الملل». ظاهراً از موانعی که نگذاشته و نمی‌گذارد چنین چشم‌اندازی به نتیجه برسد، تقابل دو رویکرد «امت‌گرا» و «ملی‌گرا» در مواجهه با مسائل مختلف جامعه ایرانی است، مسأله‌ای که چالش‌های متعددی را در عرصه تصمیمات کلان سیاسی در ایران در یک قرن اخیر رقم زده، و آثار نامطلوب اجتماعی و فرهنگی‌ای در پی داشته است.

ریشه مسأله به تأسیس حکومت مدرن در ایران عصر پهلوی برمی‌گردد. حکومت پهلوی، که می‌توان آن را به یک معنا مصداق موج‌سواری برخی از روشنفکران دین‌ستیز بر نهضت مردمی مشروطه دانست، مدرنیزاسیون کشور را در ابعاد مختلف با رویکرد از بالا به پایین آغاز کرد که شاید، از مهمترین ابعاد این مدرنیزاسیون اجباری، ایجاد حکومت مدرن (nation-state) در ایران بود؛ که متأسفانه از ابتدا ملیت (Nationality) ایرانی در تقابل با اسلام تعریف شد. داستان از این قرار است در فضای nation-state، جغرافیای مشترک نقشی مهم ایفا می‌کند، و «ملت» (nation) مردمانی هستند که در یک جغرافیای مشترک و تحت یک حکومت متمرکز زندگی می‌کنند و هویت خود را (در قالب‌های رسمی و استاندارد) همچون شناسنامه و گذرنامه) در درجه اول، از بودن در این جغرافیای سیاسی، و عضویت در این ساختار مدرن به دست می‌آورند. دیوید مناشری در کتاب «نظام آموزشی و ساختن ایران مدرن» بخوبی توضیح داده که پهلوی برای تثبیت ساختار مورد نظر خود، دو دشمن مهم داشت: یکی روحانیت که دامنه هویتی خود در افق جهان اسلام (یا دست کم جهان تشیع) تعریف می‌کرد؛ و دیگری عشایر که مرز هویتی خود را در عرصه قبیله‌ای می‌دید. رضاخان برای غلبه بر دومی سیاست تخت‌قاچاق کردن عشایر را در پیش گرفت و در خصوص اولی هم صریحاً به نابودی روحانیت کمر بست؛ و اگر نبود درایت فوق‌العاده مرحوم حائری یزدی (موسس حوزه علمیه قم) که بازیرکی تمام، در آن مقطع زمانی، کاری کرد که رضاخان هیچ تهدیدی از جانب روحانیت احساس نکند، چه‌بسا کاری که آتاتورک در ترکیه انجام داده بود (یعنی نابودی کامل مدرسه‌های دینی عثمانی به عنوان مهمترین حافظان نهاد رسمی دین) در ایران هم به ثمر می‌نشست.

تحقق nation-state نیاز به یک «ملت» (به عنوان یک واحد سیاسی- اجتماعی مدرن) دارد و این نیازمند یک فرهنگ مشترک است که انسجام داخلی‌اش را تأمین کند. در اغلب ملل اروپایی، که ایجاد دولت مدرن به نحو تدریجی رخ داد، ملیت هر کشور مبتنی بر فرهنگ مستقر در تاریخ و جغرافیای خودش، تعریف شد و انتظار می‌رفت در ایران هم «مسلمانی» یکی از عناصر هویتی ایرانیان قلمداد شود، دینی که بیش از هزار سال در این جغرافیا رواج داشته و ابعاد فرهنگی و اجتماعی و مناسکی زندگی مردم این سرزمین را تحت تأثیر خود قرار داده است.

اما اگر آتاتورک توانست هویت مردمی با سابقه قرن‌ها مسلمانی را ذیل امری کاملاً بیگانه (هویت غربی و اروپایی) بازتعریف کند چرا رضاخان نتواند؟! اتفاقاً جغرافیایی که سابقه تمدنی چند هزارساله دارد برگ برنده‌ای نسبت به ترکیه داشت: می‌شد این هویت ملی را - که قرار بود هرچه باشد، اسلامی نباشد- با رجوع به دوره قبل از اسلام بازتعریف کرد. این گونه بود که با تلفیق واقعیت و اسطوره، تاریخی برای دوره قبل از اسلام ساخته شد، تا در تعریف هویت ملی ایرانی، اسلام به عنوان دین عرب، و مخرب فرهنگ ایرانی معرفی شود؛ و این ظاهراً اولین جایی است که اقداماتی کاملاً آگاهانه برای ایجاد دویپارگی ملت-امت در ایران رقم خورد و تلاش شد «ملیت» ایرانی، اساساً در تقابل با اسلام بازخوانی شود. با رفتن رضاخان، شاهد اولین تلاش‌های سیاسی برای تلفیق این جراحی هستیم: شکل‌گیری جبهه ملی ایران توسط افرادی که دست‌کم اسلام‌ستیز نبودند، و بعداً کنار هم قرار گرفتن مصدق و کاشانی، به عنوان دو چهره برجسته ملی و مذهبی توانست روح تازه‌ای در ایران و ایرانی بدمد. اما این امری دیری نپایید؛ رسیدن به قدرت غالباً فساد آورد و این ائتلاف از هم پاشید و با کودتای ۲۸ مرداد عملاً هر دو چهره از عرصه تأثیرگذاری سیاسی حذف شدند و آن روند قبلی در تثبیت ملیت منهای اسلام در ایران، با شدت و حدت بیشتری امتداد یافت، و چنانکه مناشری بخوبی توضیح داده، در کل دوره پهلوی و با ایجاد نظام آموزشی مدرن در کشور و نابود کردن عمده نظام‌های آموزش سنتی، ترویج این ایده (به‌ویژه با درس‌های تاریخ، جغرافیا و فارسی) محور برساخت این تلقی از ملیت ایرانی قرار گرفت.

شاید اولین واکنش نظری مهم به این جریان، کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» استاد مطهری بود که تا پیش از انقلاب بیش از ۸ بار تجدید چاپ شد. وی تلاش کرد از این دوگانه فراتر رود؛ و اگر برای عموم روحانیت، غالباً اسلام، و نه ایران، موضوعیت داشته، وی کوشید نسبت جدی این دو را مورد توجه قرار دهد و آنچه را عمیقاً در فرهنگ مردم این مرز و بوم ریشه دوانده، با زبانی ساده برای خود این مردم توضیح دهد. او با ارائه شواهد فراوان کوشید مخاطب خود را قانع سازد که یکی از مولفه‌های اساسی ملیت ایرانی، اسلام است، و اسلام نیز به یمن مسلمان شدن ایرانیان، بسیار رشد کرد، و تفکیک این دو، به ضرر هر دو خواهد بود.

به نظر می‌رسد وقوع انقلاب اسلامی را نیز در همین بستر باید تحلیل کرد: دست کم یکی از مهمترین عوامل قیام مردم علیه حکومت پهلوی این بود که اسلام در این مرز و بوم ریشه عمیقی داشت و وقتی حکومت مستقر این مهم را انکار می‌کند از جانب مردم مورد انکار قرار خواهد گرفت.

با پیروزی انقلاب، رهبری این نهضت در اولین سخنرانی خود در بهشت زهرا قبول حکومت توسط خود را به استقبال مردم از خویش گره زد و در اولین فرصت فراندومی برگزار کرد تا مردم به مدل حکومتی‌ای که قرار است جایگزین حکومت قبلی شود رای دهند: جمهوری اسلامی. اگرچه اینکه ابعاد سیاسی-حقوقی جمهوری اسلامی و تفاوتش با حکومت‌های مدرن هنوز برای کسی معلوم نبود، اما مردم از این عنوان پیوندی بین ملیت و اسلام می‌فهمیدند. دولت موقت را هم مهندس بازرگان برعهده گرفت، یک چهره ملی-مذهبی، که دوباره همین پیام مخابره می‌شد که قرار است از این پس بین ملیت و اسلامیت آشتی باشد.

با آشکار شدن ابعاد پیچیده حکومت‌داری در عمل، بتدریج آن چالش دوباره رخ نمود. در تلقی رهبری این نهضت از اسلام، مرزهای جغرافیایی اهمیت چندانی در هویت حکومت نداشت، به‌ویژه که دغدغه اصلی وی پیاده کردن اسلام بود و در تئوری وی (ولایت فقیه)، نسبتی بین حکومت‌داری و پدیده دولت مدرن دیده نشده بود. البته در قانون اساسی تلاش شد به نحوی بین این دو جمع شود، اما ابعاد ناشناخته‌ای که کم‌کم رخ می‌نمود بقدری زیاد بود که خیلی زود حاکمیت تصمیم به بازنگری در قانون اساسی گرفت. ولی فقیه درصدد بود که اسلام را نه تنها در این محدوده جغرافیایی، بلکه در کل جهان اسلام و بلکه در کل جهان پیاده کند و از سایر ملت‌های مسلمان می‌خواست از ایران درس بگیرند و اگر دولتهایشان به دغدغه‌های جهانی اسلام، خصوصا مساله فلسطین بی‌اعتنا نبودند، علیه دولتهای خود قیام کنند و تعبیر «صدور انقلاب» در همین بستر به کار گرفته شد و بارها از ضرورت تفکیک ملتها از دولتها و لزوم قیام ملتها علیه دولتها سخن گفت.

شاید سخنان چالش‌برانگیز مهندس بازرگان که «اختلاف من با امام [خمینی] بر سر اسلام و ایران بود یعنی امام همه چیز از جمله ایران را برای اسلام می‌خواست و من اسلام را برای ایران می‌خواستم» بخوبی تفاوت رویکرد را نشان دهد. مقصود وی، خصوصا توسط امت‌گرایان، این گونه فهم شد که برای بازرگان اسلام به‌خودی خود اهمیتی ندارد؛ در حالی که نگاهی به سوابق تلاش‌های او برای دفاع از اسلام، و فشارهایی را که از جانب گروه‌های مختلف اسلام‌ستیز (از ملی‌گرایان ضد اسلام تا مارکسیست‌های ایرانی و...) تحمل می‌کرد، نشان می‌دهد که این برداشت ناصوابی بود. رهبری شهید هم در پیام تسلیتش وی را شخصیتی معرفی کرد که «از جمله‌ی پیشروان ترویج و تبیین اندیشه‌های ناب اسلامی با

زبان و منطق و شیوه نوین بود و از این رهگذر بی‌شک در چشم همه علاقه‌مندان به گسترش و رواج ایمان اسلامی در میان طبقات تحصیل‌کرده در دوران خفقان و دین‌زدایی رژیم پهلوی، دارای شأن و ارزش بخصوص بود.» (پیام تسلیت آیت‌الله خامنه‌ای در پی درگذشت مهندس بازرگان، ۱۳۷۳/۱۱/۵). ظاهراً مقصود بازرگان این بود که باید اهداف اسلام با توجه به اقتضای حکومت‌داری در دوره مدرن - که هم منابع قدرت و ثروت خود را عمدتاً از مردم ساکن در محدوده جغرافیایی خود تأمین می‌کند و هم تنها بر این مردم می‌تواند اعمال قدرت کند - پیگیری شود.

در واقع، چالشی که مشکل‌آفرین بوده این است که در یک قرن گذشته نه فقط سیاستمداران، بلکه اغلب نخبگان کشور، عموماً خود را به گزینشی در میان دوگانه امت-ملت می‌دیدند: کسانی که دغدغه دین دارند عمدتاً رویکرد امت‌گرایانه دارند، و برای «ملت»، اگر ارزشی قائل باشند، تنها در آنجاست که بتواند کمکی به تحقق اهداف امت اسلامی داشته باشد؛ و از آن سو، کسانی که دغدغه ایران دارند، اگر اسلام‌ستیز نباشند، اسلام را به عنوان یک مولفه فرهنگی «ملیت ایرانی» جدی نگرفته، دست کم نگاهی سکولار و فردگرایانه به اسلام داشته‌اند. شاید آخرین سخنرانی مهندس بازرگان با عنوان «خدا و آخرت، هدف بعثت انبیاء» نمونه بارز این دیدگاه باشد، کسی که عمده دوران زندگانی‌اش، اسلام سیاسی را ترویج می‌کرد، پس از مواجهه عملی با رویکردهای امت‌گرایانه در حکومت، کم‌کم به این نتیجه رسید که آموزه‌های اسلام را در دعوت به خدا و اخلاق و آخرت محدود کند و از اسلام سیاسی دست بردارد!

نویسنده در مقاله دیگری با مروری بر کل آیات قرآن کریم به تفصیل نشان داده که پاسخ‌های «امت‌گرایانه کنونی» تطابق چندانی با نگاه قرآنی در عرصه حکمرانی ندارد،<sup>۱</sup> اما نه بدان معنا که در عرصه حکومت باید از اهداف اسلام چشم پوشید. بلکه لازمه جدی گرفتن حکومتی که دغدغه اسلام دارد در بستر «دولت مدرن»، یک نحوه جمع کردن بین «امت» و «ملت»، و کنار گذاشتن تقابل رویکردهای صرفاً امت‌گرا و صرفاً ملی‌گراست، یعنی همان فراروی از این دوگانه، تا هم اهداف اسلامی (در حد وسعمان)، و هم منافع ملی (به نحو معقول) تعقیب شود.

در واقع، اگر ملی‌گرایان توجه کنند که اساساً فرهنگ اسلامی ما (با همه کاستی‌های احتمالی‌اش) بشدت در این مرز و بوم ریشه‌دارست، و نمی‌توان مسلمان بودن را در ملیت انسان ایرانی نادیده گرفت؛ و از آن سو امت‌گرایان توجه کنند که اگر ایران امروز أم‌القرای جهان اسلام است و «دشمنان اسلام» امروزه برای نابودی اصل «ایران» کمر بسته‌اند و اگر ایران و ایرانی پای کار اسلام نباشد نمی‌توان اهداف اسلامی را در جهان امروز تعقیب کرد؛ آنگاه هر دو درک خواهند کرد که جدی گرفتن مردمان این مرز و بوم و منافع و خواسته‌های آنان، و جدی گرفتن ارزش‌های اسلامی، دو مسیر در مقابل، و حتی بی‌ارتباط با هم نیست؛ آنگاه هم روشنفکران و نخبگان ملی‌گرا که درد ایران دارند فهم و ارتباط گرفتن با ارزشها و

آرمان‌های اسلامی را در فهم فرهنگی خود از جامعه ایرانی و ارتباط با آن جدی خواهند گرفت و به جای حمله به ابعاد مختلف اسلامیت این فرهنگ، به تقویت و اصلاح کاستی‌هایش همت خواهند گماشت؛ و هم حکومت و حکمرانان نیز اهداف جهانی اسلام را در فضای اجماع عمومی جامعه ایرانی پیش خواهند برد.

نکته مهم این است که هم «امت‌گرایی» و هم «ملت‌گرایی» در مقابل هم، برنامه واضحی برای کشور دارند، که با توجه به واقعیتهای موجود، چه بسا نتیجه درازمدت هر دو برنامه، هم نابودی ایران و هم تضعیف اسلام در این سرزمین باشد! وقتی قرار به تلفیق این دو مولفه باشد، امر جدیدی رخ خواهد داد که با هر دو، وقتی بتنهایی مورد توجه باشند، تفاوت‌هایی خواهد داشت؛ و در گام اول، چه بسا هر دو طرف را با ذهنیت‌های ساده‌ای که از وضع مطلوب خود در نظر دارند، ناراضی کند؛ اما اگر هر دو طرف آرمان خود را درست در نظر بگیرند خواهند دید که این تلفیق، اگر جدی شود، چگونه ظرفیت‌های خود را برای هر دو نشان خواهد داد، هرچند نه آن گونه که قبلاً حساب می‌کردند.

مثلاً در هر یک از این دو موضع بایستیم باید درباره جایگاه جهانی خود تأملی داشته باشیم:

در تلقی‌های ملی‌گرایانه کنونی، چون هویت اسلامی ما (و پیوند عمیق ما با جهان اسلام و قدرتی که این پیوند می‌تواند ایجاد کند) نادیده گرفته شده، نوعی غرب‌زدگی و تمایل به هضم شدن در فرهنگ غربی (شبهه زمان پهلوی) دیده می‌شود، که نه تنها با خود اهداف ملی‌گرایانه نیز ناسازگار است، بلکه چشم‌انداز معقولی برای جدی گرفته شدن ایران به عنوان یک قدرت جهانی هم ارائه نمی‌دهد.

تلقی‌های امت‌گرایانه کنونی نیز، چون وضعیت سیاسی-اجتماعی nation-state مستقر در خود و در عمده کشورهای جهان اسلام را نادیده گرفته‌اند، اتحاد امت اسلامی را به همراهی مردمان همسو با اهداف امت‌گرایانه در آن کشورها فروکاسته، و شاید یکی از علل عدم پیشرفت مسأله فلسطین همین بوده که نگاه امت‌گرایانه‌ای که در این مرز و بوم پیگیر مسأله فلسطین بوده، صرفاً به روابط با برخی نیروهای همسو در درون کشورهای اسلامی دلخوش کرده و نه تنها دولت‌های مستقر در این کشورها را جدی نگرفته، بلکه غالباً آنها را مزاحم خود می‌دیده است؛ در حالی که اگر پدیده دولت-ملت هم در ایران و هم در سایر کشورهای اسلامی جدی گرفته می‌شد، آنگاه معنای جدیدی از امت اسلامی رقم می‌خورد که، اگرچه بسیاری از دولت‌هایش در استانداردهای مورد قبول ما نیست، اما قدرت آن می‌توانست در ردیف قدرتهای بزرگ جهانی عرض اندام کند و معادلات جهانی را تغییر دهد.

خلاصه اینکه اگرچه شکل‌گیری «ملت» در مناسبات جدید، کاملاً ریشه در جغرافیای سیاسی دارد، اما خود «ملت» برای اینکه «ملت» باشد یک پدیده فرهنگی است که بشدت نیازمند باورهای منسجم و مناسک مشترک است، که بازتعریف

آنها برای ملت، وظیفه نخبگان جامعه است. نمی‌شود «ایرانی» جایگاهی متعالی در جهان امروز پیدا کند مگر آنکه ملی‌گرایان و امت‌گرایان (یا دست کم بخشی از آنها) از این نزاع مستمر دست بردارند، و بکوشند دغدغه‌های خود در زمینه منافع ملی و ارزش‌های اسلامی را نه در تقابل این دو، بلکه در افق تلفیق بازخوانی کنند؛ افقی که مولفه‌هایی متفاوت با موضع هریک در حالت جدایی و تقابل دارد. به نظر می‌رسد رهبری شهید این اواخر تا حدود زیادی دنبال این رویکرد بود: از نترسیدن از یک «عقب‌نشینی تاکتیکی» (۱۴۰۳/۵/۲۴) و ضرورت پیگیری مبارزه با اسرائیل «در افق دولتها» (سخنرانی ۱۴۰۳/۸/۶) سخن می‌گفت و «در شب عاشورا»<sup>۱</sup> امسال هم به روضه‌خوان مجلس توصیه کرد که «ای ایران بخوان». ادامه دادن این مسیر برداشتن گام‌های جدیدی را از هر دو سو می‌طلبد، که در این صورت می‌توان با نگاهی واقع‌بینانه به حرکت به سمت یک ایران اسلامی عزتمند در جهان امید بست؛ ان شاء الله تعالی.

---

<sup>۱</sup> . مقاله «تضاد ملت و امت، تاملی در یکی از چالش‌های جدی پیش روی تحقق تمدن اسلامی» که در همایش «امت-تمدن در قرآن» در دیماه ۱۴۰۴ در قم برگزار شد و مجموعه مقالات آن ان‌شاءالله در همین ایام در قالب کتاب منتشر، و مقاله مذکور هم در سایت شخصی نگارنده نیز بازنشر داده خواهد شد، ان‌شاءالله.